



نفس انسانی فوق زمان و مکان است / فرق حضور با ظهور

نفس انسانی فوق زمان و مکان است و در همین راستاست که در بدن، مکان برایش مطرح نیست. و در عین اینکه حضور «کامل» در بدن دارد، در مکان خاصی از بدن جای ندارد، زیرا مجرد از ماده است.

نفس انسانی فوق زمان و مکان است و در همین راستاست که در بدن، مکان برایش مطرح نیست. و در عین اینکه حضور «کامل» در بدن دارد، در مکان خاصی از بدن جای ندارد، زیرا مجرد از ماده است.

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر نوشتاری از اصغر طاهرزاده در کتاب «ده نکته ار معرفت نفس است» که بخش ششم و هفتم آن از نظر می گذرد. بخش های قبلی این یادداشت را می کنید از قسمت اخبار مرتبط ببینید. قسمت های بعدی این یادداشت نیز به تدریج منتشر خواهد شد.

نکته ششم

حضور «کامل» نفس

نفس انسانی فوق زمان و مکان است و در همین راستاست که در بدن، مکان برایش مطرح نیست. و در عین اینکه حضور «کامل» در بدن دارد، در مکان خاصی از بدن جای ندارد، زیرا مجرد از ماده است.

ملاحظه کردید که نفس در رؤیای صادقه، بدون بدن در صحنه هایی حاضر می شود که بعداً آن صحنه ها در زمان خاص و مکان خاص ظاهر می گردد، یعنی نفس، خارج از محدودیت زمانی و مکانی با حادثه روبه رو می شود و این است معنی فوق زمان و مکان بودن نفس.

از طرفی خود ما احساس می کنیم که در جای خاصی از بدن خود جای نداریم، در عینی که در همه جای بدن خود هستیم. و در یک لحظه می توانیم اراده کنیم هم دستمان را حرکت دهیم و هم پایمان را حرکت دهیم و هم با چشمان به چیزی بنگریم. یعنی اگر نفس ما فقط در دست ما جای داشت، دیگر در همان لحظه نباید در پای ما جای داشته باشد. در حالی که همه جا هست بدون این که جای خاصی داشته باشد، و این است معنی دیگری از فوق مکان بودن نفس. وقتی که می گوئیم نفس «حضور کامل» در بدن دارد به همین معنی است که همه جای بدن هست و محدود به جای خاصی نمی باشد. و این که می گوئیم مجرد از ماده است یعنی محدودیت های پدیده های مادی را - که مکان مندی و زمان مندی است- ندارد.

پس در این قسمت روشن شد نفس «حضور کامل» در بدن دارد و جای خاصی برایش مطرح نیست.[۱]

نکته هفتم

حضور «تمام» نفس

نفس انسان به دلیل اینکه مجرد است، در همه جای بدن به طور «کامل» و «تمام» هست، بدون هیچ تقسیمی، یعنی نه اینکه یک طرف نفس در چشم باشد و ما ببینیم و یک طرفش در گوش باشد و ما بشنویم. بلکه تماماً در چشم حاضر است و ما می گوئیم خودمان می بینیم و تماماً هم خود را بیننده حس می کنیم، همچنان که تماماً خود را شنونده حس می کنیم. و این خاصیت هر موجود مجردی است که «همه جا هست و همه جا هم با تمام وجود هست.» و هر چه موجود مجردتر باشد حضورش شدیدتر است، مثل خداوند که مجرد محض بوده و حضورش هم مطلق است.

در قسمت ششم؛ بحث از «حضور کامل نفس» شد که در همه جا هست. حال سخن بر سر این است که نه تنها در همه جا هست، بلکه «تماماً» همه جا هست. یعنی همه وجودش در همه جا به صورت «تمام» هست، نه این که یک طرف نفس در گوش باشد و یک طرفش در چشم. این یکی از خواص مهم موجود مجرد است که در پدیده های مادی اصلاً مثل و مانند ندارد. مثلاً تخته سیاه را در نظر بگیرید؛ طرف راست آن، در طرف چپش نیست و طرف چپ آن، در طرف راستش نیست، چرا که بُعد دارد و قابل تقسیم است. ولی مجرد چنین نیست. ملاحظه کنید؛ شما نمی گوئید من با یک طرفم می شنوم، بلکه تمام وجود شما شنونده است، آنگاه که می شنوید، منتهی به وسیله گوش. یعنی شما در موقع شنوایی حتی از قوه شنوایی خود حاضرترید و

می‌گویید: من شنیدم، یعنی یک «من» در صحنه قوه شنوایی حاضر است که به کمک قوه شنوایی می‌شنود، و معنی «حضور تمام» همین است.

هر موجود مجردی چون بُعد ندارد، خاصیتش همین است که همه‌جا هست و ما این خاصیت را از طریق نفس مجرد خود می‌توانیم درک کنیم. خاصیت تجرد منحصر به نفس انسان نیست، بلکه ملائکه هم مجرداند پس هر ملکی، همه وجودش، همه جا هست. و از همه مهم‌تر خداوند که مجرد محض است، شدت حضورش از همه بیشتر است، یعنی در عین این که همه‌جا هست، از همه پدیده‌های مجرد هم حضوری شدیدتر دارد، چرا که به قول فیلسوفان تجرد از مقوله وجود است و نه ماهیت، و در نتیجه تشکیک‌بردار است، یعنی شدت و ضعف‌پذیر است. یعنی تجرد؛ مثل نور است و نه مثل صندلی. ما نمی‌توانیم بگوییم صندلی شدیدتر، چرا که صندلی از مقوله ماهیت است. ولی می‌توانیم بگوییم نور شدیدتر یا علم شدیدتر، چرا؟ چون این‌ها از مقوله وجودند و لذا تشکیک‌بردارند. خود تجرد هم همین‌طور است، یعنی شدت و ضعف برمی‌دارد. تجردضعیف مثل نفس نباتی یا نفس حیوانی، و تجرد شدید مثل ذات خداوند.

وقتی متوجه شدیم که موجود مجرد وجودش کامل و تمام است، می‌گوییم: هر چه موجود تجردش شدیدتر باشد، حضورش «کامل‌تر» و «تمام‌تر» است و خداوند که مطلق تجرد است، مطلق حضور است.

فرق حضور با ظهور

حال نباید فراموش کرد که برای موجودات مجرد یک «حضور» داریم و یک «ظهور». ظهور نفس در تن، به قوای نفس است. مثلاً وقتی نفس بخواهد در چشم ظهور کند به قوه بینایی ظهور می‌کند. و یا وقتی بخواهد در گوش ظهور کند، به قوه شنوایی ظهور می‌کند. پس می‌گوییم ظهورش به قوای اوست، ولی حضورش به خود اوست. یعنی در همه جای بدن خودش به صورت کامل و تمام هست.

در مورد خدا هم همین‌طور است که ظهورش به مخلوقاتش است، ولی حضورش به خودش است، خودش مجرد مطلق است و لذا حضور مطلق دارد، ولی ظهورش در عالم مجردات به مجردات است، و در عالم ماده به مخلوقات مادی است و لذا نباید بین حضورحق و ظهورحق اشتباه شود.

پس از این مقدمه برای روشن شدن مطلب عرض می‌کنیم که هر انسانی یک نفس و یک جسم دارد و نفس او قوایی مثل بینایی و تعقل دارد و جسم او اعضایی مثل دست و چشم و گوش دارد. گاهی ممکن است انسان بین قوا و اعضاء اشتباه کند، مثلاً قوه بینایی را به چشم نسبت دهد، در حالی که قوه بینایی مربوط به نفس است و در هنگام خواب هم که چشم انسان بسته است به کمک قوه بینایی می‌بیند، چرا که قوای نفس؛ تجلی خود نفس‌اند در موطن‌های خاص. یعنی اگر نفس در موطن و محل بینایی تجلی کند، آن نفس بینایی است، و اگر در موطن شنوایی تجلی کند، آن نفس شنوایی است. ولی اعضاء بینایی و شنوایی مثل چشم و گوش و مانند آن، برای ارتباط نفس با بیرون تن است و نفس از طریق این اعضاء و به کمک قوای خود می‌بیند و یا می‌شنود و به همین جهت هم بینایی و شنوایی را به خود نسبت می‌دهد.

یعنی نفس در موقعیت شنوایی، به قوه شنوایی «ظاهر» می‌شود، و در موقعیت ویا موطن بینایی به قوه بینایی «ظاهر» می‌شود، ولی در همان حال که به قوه بینایی یا شنوایی ظاهر شده، «حضورش» به خودش است و نه به قوایش، به همین جهت هم انسان می‌گوید: من می‌بینم، من می‌شنوم. یعنی دیدن و شنیدن را به خودش نسبت می‌دهد، چون حضورش به خود اوست ولی ظهورش به قوای اوست. عیناً برای سایر مجردات مثل ملائکه نیز موضوع به همین شکل است. مثلاً حضرت عزرائیل «علیه‌السلام» حضورش به خودش است، ولی ظهورش برای هر کس براساس ظرفیتی است که شخص در زندگی دنیا برای خود به وجود آورده‌است. پس چون حضرت عزرائیل «علیه‌السلام» مجرد است، و مجرد همه‌جا هست، - نه این‌که در این قسمت دنیا باشد و در آن قسمت نباشد، و یا یک طرفش این‌جا باشد و یک طرفش جای دیگر- بنابراین ظهور او براساس صفاتی است که فرد برای خودش تهیه کرده‌است.

پس به این نکته دقیق، عنایت داشته باشید که هر موجود مجردی یک حضور دارد و یک ظهور، که حضورش به خودش است. و هرچه تجردش شدیدتر باشد و از درجه وجودی شدیدتری برخوردار باشد، حضورش شدیدتر است [۲]. و یک ظهور دارد که براساس ظرفیت محل ظهور، حقایق باطنی آن موجود مجرد ظاهر می‌شود و هرکس در نفس خود می‌تواند معنی حضور و ظهور مجردات را در عالم احساس کند، همان‌طور که «من» و «قوای» من خود را احساس می‌کند.

وقتی روشن شد هر قدر موجود مجردتر است، حاضرتر است، و خداوند متعال که عین تجرد است پس عین حضور است. متوجه می‌شویم که چرا هر انسانی احساس می‌کند با همه خداوند در ارتباط است و می‌بیند که اصلاً خداوند تماماً با اوست و

او هم تماماً می‌تواند با خدا باشد. می‌یابد که تمام خدا را دارد و اصلاً احساس می‌کند که تمام خدا با او روبه‌روست و ارتباط او با خدا یک ارتباط شخصی است. گویا خدا فقط خدای اوست و به اصطلاح هرکس خدای شخصی خود را دارد.

چون خداوند مجرد مطلق است، و موجود مجرد همه‌اش همه جا هست و خداوند که تجردش مطلق است بیش از همه مجردات نزد هرانسانی به تمامه حاضر است مگر این‌که انسان توجه خود را به غیر خدا برگردانده باشد و در واقع خودش را از خدا دور کرده باشد، در حالی‌که خداوند از همه چیز به او نزدیک‌تر است و در همین رابطه خداوند به پیامبرش می‌فرماید: «اگر بندگانم سراغ مرا از تو گرفتند، من که نزدیکم و جواب هرکس که مرا بخواند می‌دهم» [۳] حتی نمی‌گوید: ای پیامبر بگو من نزدیکم، تا در این حال وجود اقدس پیامبر «صلوة‌الله‌علیه‌وآله» واسطه باشد، بلکه می‌گوید: «فأنتی قریب» من نزدیکم.

۱- علت این‌که انسان‌ها احساس می‌کنند نفسشان در بدنشان قرار دارد، به جهت توجه شدید نفس به بدن است. ولی اگر به کمک ریاضت‌ها، این توجه را ضعیف کنند، درست همین‌طور که احساس می‌کنند در بدنشان هستند، احساس می‌کنند مثلاً در فاصله ۴۰۰ کیلومتری نسبت به بدنشان حاضرند و برای شما از آن فاصله دور خبر می‌آورند، چرا که اصل نفس مجرد است و از هر مکان و زمانی آزاد است، توجه شدید نفس به بدن موجب می‌شود که حضور وسیع خود را در زمان‌ها و مکان‌های دیگری احساس نکند. عین حضور نفس در فاصله‌های دور مکانی، حضور نفس در فاصله‌های دور زمانی است که موجب می‌شود از آینده خبر بدهد. از همه مهم‌تر این‌که اگر انسان ریاضت‌های شرعی داشته باشد، حضور در باطن عالم نیز برایش ممکن است، به طوری که به عالم ملائکه و به عالم برزخ و قیامت نیز سیر می‌کند، که سیر جناب آقای نجفی قوچانی «رحمة‌الله‌علیه» در کتاب «سیاحت غرب» از این نوع اخیر است.

۲- بر همین اساس که تجرد بیشتر موجب حضور بیشتر می‌شود، هیچ مرتبه از عالم نیست که حضور حق در آنجا نباشد. یعنی این‌طور نیست که آنجایی که ملائکه یا پدیده‌های مادی هستند، حضور خداوند آنجا نباشد، چرا که حضور خداوند به خودش است و چون خداوند مجرد مطلق است، دارای حضور مطلق است، بدون هیچ محدودیتی، هرچند ظهورش براساس ظرفیت شرایطی است که حضرت حق با اسماء و صفاتش ظاهر می‌شود.

۳- آیه ۱۸۶ سوره بقره